

هو العليم

خصوصیت دعوت به توحید

عید فطر ۱۴۳۲ هجری قمری

بیانات:

آیة اللہ حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللہ سرّہ



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمَ بِالشُّكْرِ.

نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى

هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ

عَنْهُ؛ وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانًا مِّنْ عَايِنِ الْغُيُوبِ وَوَقَفَ عَلَى

الْمَوْعُودِ، إِيمَانًا نَفَى إِخْلَاصَهُ الشُّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ. وَ

نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا

[صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ] عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ (أَرْسَلَهُ

بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ).^١

^١ اقتباس از آیه ۳۳ سوره توبه (۹) و آیه ۹ سوره صف (۶۱):

أوصيكم عباد الله بتقوى الله التي هي الزادُ وِها
المَعادُ [المعاد]! دَعَا إِلَيْهَا خَيْرُ دَاعٍ و وَعَاها خَيْرُ وَاِعٍ،
فَأَسْمَعَ دَاعِيها و فَازَ وَاِعِيها.^١

أعوذُ بالله من الشيطان الرجيم

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ
وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا *
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا).^٢

اللَّهُمَّ صَلِّ و سَلِّمْ عَلَي خَاتَمِ رُسُلِكَ و سَيِّدِ

بَشَرِكَ، أَفْضَلِ السَّفَرَاءِ الْمُقَرَّبِينَ و خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ و

الْمُرْسَلِينَ، الَّذِي رُوحُهُ نَسْخَةُ الْأَحْدِيَّةِ فِي اللَّاهُوتِ و

جَسَدُهُ صُورَةٌ مَعَانِي الْمُلْكِ و الْمَلَكُوتِ، طَاوُوسُ

الْكِبْرِيَاءِ و حَمَامُ الْجَبْرُوتِ،^٣ الْعَبْدُ الْمُؤَيَّدُ و الرَّسُولُ

الْمَسْدَدُ الْمُصْطَفَى الْأَمْجَدُ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٌ.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى
الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ آلُ مِشْرِكُونَ﴾.

^١ قسمتی از خطبه ۱۱۴ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۱۶۹.

^٢ سوره نصر (۱۱۰). نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۰:

«چون نصرت و پیروزی خداوندی رسید * و دیدی که مردم دسته‌دسته در
دین خدا وارد می‌شوند * در این حال با حمد پروردگارت تسبیح او را بجای
آور و از او طلب غفران بنما که حقا او آمرزنده و تواب است.»

^٣ برگرفته از ناسخ التواریخ (انتشارات اساطیر)، ج ۴، ص ۱۷۵۵، کلام
شریف امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام دفن جسد مطهر رسول اکرم
صلی الله علیه و اله و سلم.

و صلِّ و سلِّم على أخيه و وصيِّه و صهره و ابنِ
عمِّه و خليفته من بعده، يعسوبِ الدِّين و إمامِ المتّقين،
أميرِ المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام، و عليّ ابنته
الطّاهرة، الحوراءِ الإنسيّة، البتولِ العذراء و الشفيعة في
يومِ الجزاء فاطمة الزهراء، و عليّ سبطي الرّحمة و سيّدِي
شبابِ أهلِ الجنّة، الحسنِ و الحسين، و صلِّ على أئمّةِ
المسلمين: عليّ بن الحسين، و محمّد بن عليّ، و جعفر بن
محمّد، و موسى بن جعفر، و عليّ بن موسى، و محمّد بن
عليّ، و عليّ بن محمّد، و الحسن بن عليّ، و الحجّة القائمِ
المنتظرِ المهديّ صلواتك و سلامك عليهم أجمعين.
اللّهمّ عجل في فرّجهم و اجعلنا من شيعتهم و مواليهم
و الذّابّين عنهم، و وفّقنا لزيارتهم في الدّنيا و شفاعتهم
في الآخرة.

امر خدا به پیغمبر در نحوه دعوت به او

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله في كتابه الكريم و مُبرم خطابه العظيم:

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنْ

اتَّبِعْنِي وَسُبِّحْنَ اللَّهَ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ^۱!

جهت تعجیل در ظهور ولیّ ما و امام ما و حجّت

ما، و رفع گرفتاری از عامه بشر، خصوصاً شیعیان

امیرالمؤمنین علیه السلام صلواتی ختم کنید. اللَّهُمَّ صَلِّ

علی محمد و آل محمد.

در این آیه شریفه خداوند می‌فرماید: ای

رسول خدا، به مردم بگو راه من همین است که دارید

مشاهده می‌کنید و می‌بینید و به شما ابلاغ کردم؛ راه

من همین است که با بیان خودم و با کردار خودم

برای شما توضیح دادم. (ادْعُوا إِلَى اللَّهِ)؛ من در این

راه، شما را به خدا می‌خوانم؛ خود و هر کسی که از

من تبعیت و متابعت می‌کند و پایش را جای پای من

می‌گذارد.

(ادْعُوا إِلَى اللَّهِ)؛ به خدا می‌خوانم، هم خود را

و هم کسی که به دنبال من است. و این خواندن و

دعوت، دعوت از روی تخیل و توهم و سلیقه

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۲:

«بگو ای پیغمبر: این است راه من که از روی بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنم؛ من و آن کسانی که از من پیروی می‌نمایند. و پاک و منزّه است خدا و من از مشرکین به خدا نمی‌باشم.»

شخصی نیست، دعوت از روی اهواءِ نفسِ اماره
نیست، دعوت از روی تمایلاتِ نفسانی و مزج و
خلط آن با صبغة الهی نیست. این دعوت، دعوت
خالصانه است، دعوت توحید گونه است؛ به همین
جهت دعوت از روی بصیرت است، از روی اطلاع
است. دعوتی که شما را می‌کنم، براساس اطلاعاتی
که از زید و عمر می‌شنوم نیست! دعوتی که شما را
می‌کنم، براساس خواندن روزنامه و مجله و
گوش دادن به رادیو و تلویزیون نیست! دعوتی که
شما را می‌کنم، برداشته از شایعات و ظاهر‌نمایی‌ها و
تظاهر گونه‌ها نیست! دعوتی که شما را می‌کنم،
برداشته و پیدا شده و جمع شده از آراءِ مردم و
به‌دست آوردن تفکرات مردم نیست! دعوت
براساس تجمّع کثرت و غلبه آراءِ کثرات مردم
نیست! دعوت به‌واسطه خوش آمدن بعضی و
بد آمدن بعضی نیست! توجه می‌فرمایید چه
می‌خواهم عرض کنم؟! دعوتی که شما را می‌کنم،
براساس بصیرت خود من و براساس ادراک خود من
است.

رسول خدا می فرماید و خدا به پیغمبر دستور می دهد که به مردم این چنین بفرماید و دستور خدا را برای سعادت مردم، این چنین ابلاغ کند. نمی فرماید: هر وقت دیدی مردم به یک سمت گرایش پیدا کردند، تو هم سخنان را به همان سمت متمایل کن؛ وقتی دیدی فضا و شایعات به یک سمت توجه می کند، در رفتار و کردار و گفتارت تغییر ایجاد کن؛ وقتی دیدی که مردم به یک جهت تمایل دارند، تو هم موج سوارانه به همان سمت تمایلات مردم حرکت کن! این دعوت دیگر نمی تواند دعوت *إلى الله* باشد؛ دعوت به سمت و سوی مسائل ظاهری و اهواءِ ظاهری و سلیقه های شخصی است. در این دعوت دیگر جایی برای سعادت نیست. یک روز مردم به یک سمت گرایش پیدا می کنند، فردا مردم برمی گردند و به سمت دیگر می روند. یک روز مردم یک شخص را انتخاب می کنند، فردا همین مردم به سمت و سوی دیگری متمایل پیدا می کنند. اینکه برای انسان سعادت نمی شود. امروز این در به این طرف بچرخد، فردا این در به آن سمت بچرخد.

پس کدام یک از این دو طرف راه سعادت و راه فلاح است و کدام یک از این دو طرف موجب نجات است و در کدام طریق انسان از نفس خارج می شود و پله های ترقی را طی می کند؟ اینکه هر روز به یک سمت گرایش پیدا کند، تا آخر عمر راه به جایی نمی برد، دردی از او دوا نمی کند و مسئله ای برای او حل نمی کند. مردم گرایش پیدا کردند خوشحال بشود، روگرداندند بدحال بشود!

رسول خدا از جانب پروردگار این بلاغ را به مردم ابلاغ می کند: **(هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ)**؛ هر که می خواهد، بسم الله! و هر که نمی خواهد، راه های دیگری وجود دارد! آیه بسیار آیه عجیبی است؛ مانند سایر آیات قرآن، خیلی آیه عجیبی است.

قرآن از منظر اولیا

همان طور که چند شب پیش، خدمت رفقا عرض می کردم، واقعاً این قرآن کتاب عجیبی است و ما قدر این قرآن را ندانسته ایم و نمی دانیم. من در زمانی که تجربه مصاحبت با اولیای الهی و بزرگان را داشتم، از این مسئله خیلی تعجب می کردم که چطور

آنها این قدر به این قرآن توجه دارند! بارها می شد در حضور اساتید بزرگ، اولیای الهی که می نشستم، می دیدم اینها قرآن را باز می کنند و می خوانند و مدتی تأمل و تفکر می کنند و بیست دقیقه نیم ساعت صحبت نمی کردند و حرف نمی زدند. بعد، قرآن را می بستند و کنار می گذاشتند و شروع می کردند به گفتن بعضی از مطالب. و همین طور دائم با این قرآن حشر و نشر داشتند. صدای قرائت قرآن آنها هنوز در گوش من طنین انداز است. و برای خود، این سؤال را مطرح می کردم؛ چون نمی فهمیدم، جاهل بودم، به حقایق قرآن اطلاع نداشتم و تصور می کردم که کتاب الهی و این آیات مبارکات که از جانب پروردگار آمده است، به جهت نورانیت و تبرّکی که دارد، موجب جلای نفس و جلای روح می شود؛ در همین مقدار! و به همین مقدار بسنده می کردم. آیاتی که می خواندیم، قصص و مطالبی که در قرآن بود، برای من در همان حدّ ظاهری خودش ظهور و بروز داشت؛ به رموز آیات قرآن اطلاع نداشتم و به آن اسرار مطلع نبودم.

یادم می آید که مرحوم آقا می فرمودند:

در زمانی که ما در نجف بودیم، یک روز در مجلسی که مملو از اعیانِ علما و افاضل نجف بود، صحبت از عدم اعتناء به قرآن و توغّل افراد در مسائل دیگر و در کتب دیگر و اشتغال آنها به مطالب دیگر بود.

من در آن مجلس به افراد گفتم که امروزه حوزه از اشتغال به این کتاب الهی بازمانده است و به قرآن فقط در مجالس فاتحه و عزا توجه می شود و قرآن در منازل افراد متروک مانده است و صدای قرائت قرآن از این منازل نمی آید!

ما این همه نسبت به قرائت قرآن در روایات تأکید داریم، ائمه علیهم السّلام خودشان قرآن را می خواندند و با صدای بلند می خواندند؛ به خصوص صبح ها. و بسیاری از روایات نقل می کنند که وقتی خدمت امام علیه السّلام می رسیدیم، می دیدیم آنها مشغول تلاوت قرآن هستند.^۱ خب اینها از این قرآن چه می فهمیدند؟ ائمه ما از این تلاوت چه ادراکی داشتند؟ واقعاً آنها هم به خاطر تبرک و نورانیتش

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۵۹۶ - ۶۳۴.

می خواندند؟! یا به خاطر ثوابش در روز قیامت؟! یا اینکه معانی دیگری در اینجا بوده و مسائلی در اینجا بوده است؟!!

آنها در پاسخ می گفتند:

ما نیازی به قرآن نداریم؛ چون قرآن عبارت است از یک سری قصص و احوال امم سالفه و تاریخ که خُب ما نسبت به اینها اطلاع پیدا کرده ایم. مگر آدم یک قضیه را چند دفعه می خواند؟! مگر یک داستان تاریخی را چند دفعه می خواند؟! هر روز که نمی خواند؛ یک دفعه، دو دفعه، سه دفعه و تمام می شود! این برای این [مرتبه]. و یک مقداری از آیات قرآن، عبارت است از همان مسائل اخلاقی، خُب ما اینها را هم رعایت می کنیم؛ کمک به فقرا، رسیدگی به ایتام، صلۀ رحم، اکرام و تکریم پدر و مادر و امثال ذلک. خُب اینها را هم می دانیم دیگر! بعد از دانستن دیگر چیست؟! چیزی دیگر نیست. و یک مقداری هم مربوط به احکام است که آن هم احکام کلی است و به درد ما نمی خورد. آنچه به درد می خورد، آن نصوصی است که دلالت بر احکام جزئی و تکالیف شخصیه و تکالیف جزئی می کند. پرداختن به آیات الاحکام که جنبه کلی و عمومی دارد، دردی از ما دوا نمی کند. پس

بنابراین نیازی به خواندن قرآن نیست!»

این مطلبی که خدمتتان عرض می‌کنم، وجود

دارد؛ خیال نکنید از پیش خود می‌گوییم!

واقعاً عجیب است، شخصیتی مثل مرحوم

قاضی - رضوان الله علیه - که در مطالب و مسائل

علمی و تبخّر در آن به حدّی بود که وقتی وارد

مجلسی می‌شد که متروس^۱ از مراجع درجه یک

نجف و فضلاء درجه یک نجف بودند، همه در مقابل

او کُرنش و سکوت می‌کردند و جرئت برای تکلم

نداشتند، هم‌چنین شخصیتی اغلب اوقات روزش را

به قرائت قرآن می‌گذراند؛ آن وقت ما بیچارگان و

بدبخت‌ها و گمشدگان وادی حیرت و ظلالت،

نسبت به معجزه عالم خلق و تشریح، کتاب الهی و

حبل الله ممدود باید این‌گونه اظهار نظر کنیم! واقعاً

چقدر از مسئله پرت هستیم! معنایش همین است

دیگر که ما از مطالب و مسائل و حقایق عقب

افتاده‌ایم. شما الآن یک مشکل برای من بیان کنید که

حلّش در قرآن نیامده باشد! از امروز تا یک ماه دیگر

^۱ متروس: مملو، پُر.

بروید فکر کنید، هر مشکلی که در زندگیتان است،
هر مشکلی که در راهتان است، هر مشکلی که در
اعتقاداتان است، هر مشکلی که در مسیرتان است،
هر چه که هست، یک مشکل پیدا بکنید که جوابش
در قرآن نباشد! چرا ما باید این قدر بی توجه باشیم؟!
این آیه مثل بقیه آیات قرآن، کلید حل بسیاری
از مشکلاتی است که ما داریم. چند شب گذشته
خدمت رفقا عرض کردم که این کتاب الهی، یک
کتاب سرسری نیست. اشکالاتی که می بینید مطرح
شده و می شود و قبلاً شده بود، به خاطر این بود که
ما به این آیات و به این قرآن فکر نکرده ایم، فکرمان
را بسته ایم و تصور کرده ایم که این راه های حرکت
به سوی خدا، راه های متفاوتی است: این از این
سمت دعوت می کند، او از آن سمت دعوت می کند
و او از یک سمت دیگر دعوت می کند، الحمدلله همه
خوب هستند، الحمدلله همه اهل بهشت اند، الحمدلله
همه علما هستند، الحمدلله همه نظرات قابل احترام
است، همه فتاوا قابل احترام است.

قابل احترام است؟! عجب! آن کسی که شکستن

درب خانۀ دختر پیامبر را انکار می کند،^۱ قابل احترام است؟! آن کسی که هر چه از دهنش در می آید به بزرگان بی احترامی می کند و هتّاکی می کند و خودش مستحق همان است که نسبت به اولیای الهی می گوید، قابل احترام است؟! آن کسی که در کتابش اولیای الهی را به کذب متهم می کند و اسم آنها را کذاب می گذارد،^۲ مطالب او قابل احترام است؟! نعوذبالله و نستجیر بالله مِنَ الظّلمات الّذی نتوغّل فی هذه الظّلمات و از هلاکتی که ما در این هلاکت گرفتاریم و از گنجی و منگی ای که خداوند ما را به اینها مبتلا کرده است! آن افرادی که مطالبی را بیان می کنند هر کسی می خواهد باشد و

^۱ قائل به این مطلب آیه الله محمد حسین آل کاشف الغطاء در کتاب جنّة المأوی، ج ۱، ص ۶۲ - ۶۶ می باشد.

دیگر گوینده این کلام سید محمد حسین فضل الله از علمای معروف لبنان است (منبع: وبگاه آپارات، کتاب الله و عترتی شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمد حسین فضل الله؛ وبگاه یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط آیه الله فضل الله، زمان انتشار: ۷/مارس/۲۰۱۵).

آیه الله سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، ج ۱، ص ۱۳۰ جواب قاطع و مستدلّی از شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقّق)

^۲ تزکیة النفس، سیّد کاظم حسینی حائری، ص ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۴۴۹ - ۵۰۰.

تصرفات و کارهایشان برخلاف عقل، انسان، انسانیت، فطرت و موازین است، اینها قابل احترام‌اند؟! همین‌که شخصی عمامه‌ای بر سرش گذاشت و يك چند نفر دورش جمع شدند، قابل احترام شد؟! چقدر ما گیج شده‌ایم و چقدر ما بدبخت و بیچاره شده‌ایم که باید دقیقاً آن معیارهایی را که بزرگان و اولیای الهی به دست ما داده‌اند، به کناری بگذاریم و در صحت و در سلامت طریق به چه کسانی باید رو بیاوریم؟!

معیار قرآن در انتخاب مسیر

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي)؛ ای رسول ما، به مردم بگو که راه من این است، مبانی من این است، مطالب من این است، **(أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ)**؛ به خدا دعوت می‌کنم، به فرد دعوت نمی‌کنم، به بیا و بروها دعوت نمی‌کنم، به نشست و برخاست‌ها دعوت نمی‌کنم، به جمعیت دعوت نمی‌کنم.

الآن شما نگاه بکنید میزان برای حق و باطل چیست؟ فرق نمی‌کند، در همه جای دنیا میزان برای حق و باطل، کثرت جمعیت است! بنده در

صحبت‌هایی که می‌شنوم و می‌بینم از افراد: ببینید
چقدر پای صحبت ما آمدند، ببینید چقدر در اینجا
جمعیت آمده، ببینید چقدر در آنجا جمعیت آمده
است! خُب این هم همان است دیگر؛ همان مبنا و
همان تفکر مشرکین و همان تفکر کفار که از زمان
خلقت آدم تا به حال بوده، همان تفکر در همه جا
جاری است! چرا جاری است؟ چون تفکر، تفکر
نفس است؛ نه تفکر عقل! تفکر، تفکر احساسات
است؛ نه تفکر فطرت!

در آیات قرآن صریح به این مسئله پاسخ داده

شده است که هر جا دیدید کثرت جمعیت است ﴿أَكْثَرَهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ بی‌برو و برگرد، شوخی هم با کسی نداریم،

اکثرهم لایشعرون^۲!

اکثر چیست؟ خطاب این اکثر به چیست؟

منظور این اکثر چه افرادی هستند؟ کفار هستند؟

یعنی خدا در اینجا می‌فرماید که اکثر کفار ﴿لَا

^۱ سوره أنعام (۶) آیه ۳۷؛ سوره أعراف (۷) آیه ۳۱؛ سوره أنفال (۸) آیه ۳۴
و بسیاری از آیات دیگر. امام شناسی، ج ۲، ص ۹۴: «اکثر آنها نمی‌دانند.»

^۲ جهت اطلاع از نمایش سطح افکار و خواسته‌های اکثریت مردم در قرآن
مجید، رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۹۰ - ۹۴.

يَعْلَمُونَ هستند، اما آن کسانی که مسلمان هستند نه،

این قاعده درباره آنها جاری نیست؟! خوب حساب

کنید الان چند نفر مخالف از اهل اسلام وجود دارد؟

تعداد مخالفین از برادران مخالف ما از اهل تسنن

بیشتر است یا تشیع؟ کدام آنها بیشترند؟ اهل تسنن

بیشتر است دیگر. پس بنابراین آنها بر حق اند؛ ما

نباید دیگر بر حق باشیم! چون مسئله مربوط به

کثرت است و همه می گویند کثرت هم یک قاعده

عقلایی است؛ هر جا که کثرت است حق آن طرف

است؛ هر جا که کثرت است معیار آن طرف است؛

هر جا که کثرت است میزان آن سمت است!

تا به حال که این طور بوده است. شما در خود افراد

شیعه و منتسبین به اهل بیت نگاه بکنید، افرادی که

کارشان، حسابشان، رفتارشان، عقیده شان، نظرشان،

فکرشان، آرائشان به ائمه نزدیک تر است، آنها در

اکثریت هستند؟! چند نفر؟ چند میلیون نفر؟ چند

صد هزار نفر؟ چند هزار نفر؟

اینجا است که قرآن می آید برای ما تعیین

می کند و یک معیار به دست ما می دهد: نگاه کنید

هرجا دیدید جمعیت زیاد است، فوراً زنگ خطر به
صدا دربیاید! هرجا دیدید که افراد به آن سمت دارند
گرایش پیدا می کنند، فوراً زنگ خطر به صدا دربیاید!
مگر پیغمبر بیست و سه سال در میان مردم
نبود؟ سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه،
بیست و سه سال در میان مردم بود. مسجد پیغمبر از
چه افرادی مملو بود؟ چه افرادی می آمدند در مسجد
پشت سر پیغمبر نماز می خواندند؟ وقتی پیغمبر در
مکه ادعای رسالت کرد، چند نفر با او بودند؟ و وقتی
که فتوحات اسلام شروع شد و اسلام همه جا را فتح
کرد و شهرها را فتح کرد، مردم گرایش پیدا کردند،
یک دفعه دیدید که این مسجد مدینه پر شد! اینکه پر
شد، از چه افرادی پر شده است؟ چه کسانی آمدند؟
آیا همه عمار بودند؟! همه حذیفه بودند؟! همه
مقداد بودند؟! همه سلمان بودند؟! یا نه! کی معلوم
می شود؟ وقتی پیغمبر بعد از سه سال سرش را روی
زمین می گذارد و به حسب ظاهر از میان مردم مخفی
می شود و رخت به سوی آن عالم می کشد، آن وقت
نگاه کنید تا ببینید از تمام افرادی که مسجد مدینه

بودند و حتی می آمدند خارج از مسجد هم نماز اقامه می شد، چند نفر به دنبال پیغمبر باقی ماندند؟ سه نفر، چهار نفر! بقیّه کجا رفتند؟! اینهایی که پشت سر پیغمبر بودند کجا رفتند؟! اگر ما در آن زمان بودیم چه می کردیم؟! وقتی که نگاه به این سیل جمعیت می کردیم، تبسم و خنده بر لب های ما ظاهر می شد: الحمدلله اسلام را ببین، نگاه کن، ببین دعوت پیغمبر چه کرده، بلاد را فتح کرده، مردم را دعوت کرده، مردم را کشانده، دارند می آیند نماز می خوانند!

تمام اینها گرایش هایی است و هر کدام از اینها سبیل دارند، راه دارند، طریق دارند؛ اما وقتی که پیغمبر دارد نماز می خواند، در سبیل پیغمبر چند نفر دارند حرکت می کنند؟! یک امیرالمؤمنین دارد حرکت می کند که معلوم نیست در صف اوّل بود، شاید هم در صف آخر باشد؛ یک سلمان است و یک عمار است و یک مقداد است و دو سه نفر دیگر. یک چند نفری، در همین محدوده دارند حرکت می کنند. بقیّه چه می کنند؟

توجه کنید! بقیّه هم نماز می خوانند، پشت

سر پیغمبر هم نماز می خوانند، بقیّه هم به همان صحبت‌های پیغمبر گوش می دهند، بقیّه هم به کلمات پیغمبر نگاه می کنند و اشک از چشمانشان جاری می شود، همین‌ها اشک از چشمانشان جاری می شود، همین‌ها ابراز محبت می کردند، همین‌ها متألم بودند، همین‌ها مورد رقت قرار می گرفتند، همین‌ها مجالس عزا داشتند و دارند، همین‌ها مجالس و محافل دارند، همین‌ها خود را مدعی و به دنبال اهل بیت و اسلام می شمارند، همین‌ها مدعی پیروی از مکتب ولایت هستند! همین‌هایی که پشت سر پیغمبر نماز می خواندند و [برای برداشتن آب] وضوی پیغمبر به عنوان تبرک، از یکدیگر سبقت می گرفتند! اما چه شد؟ این ظاهر یک مرتبه ریخت و آن حضور رسول الله یک مرتبه از بین رفت. آنچه ماند همان مقداری بود که در قلب بود؛ همین ماند!

دیگر رسول خدایی نیست، دیگر بیا و برویی نیست، دیگر آن مظاهری که عقل و چشم باطن را فریب بدهد نیست، دیگر فتوحات اسلام نیست،

^۱ رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۱، ص ۹۹.

دیگر آن کشورگشایی‌ها و فتوح بلدان و... نیست،
دیگر آن معجزات و شوق‌القمر و رد الشمس و...
نیست! توجه کردید؟! هرچه هست دیگر همین
مقداری است که در قلب و عقل مانده است؛ همین
مقداری است که از رسول خدا و از بیان رسول خدا
و کلمات رسول خدا و طرز فعل و رفتار رسول خدا
باقی مانده است. حالا که این مقدار باقی مانده است،
اینها را به کجا کشاند؟ به سمت ابوبکر کشاند! آن
چیزی که در قلب باقی ماند، آنها را به سمت علی
نکشاند! اگر می‌کشاند که نمی‌گذاشتند بروند دختر
پیغمبر را تکه‌تکه کنند! اگر آن مقداری که در قلب
بود کافی بود که اجازه نمی‌دادند طناب به گردن علی
ببندازند و به داخل مسجد بکشند و از او اعتراف و
اقرار به خلافت بگیرند! پس نبوده و کفایت نکرده
است!

^۱ رجوع شود به کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۶؛ السقیفة و فدک، ص ۷۱؛
الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰؛ الهدایة الکبری، ص ۱۷۹ و ۴۰۷؛
الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ الملل و النحل (شهرستانی)، ج ۱، ص ۷۱، به نقل
از نظام؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵؛ شرح نهج البلاغة (ابن‌أبی‌الحدید)،
ج ۶، ص ۴۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

چرا بعد از پیغمبر با امیرالمؤمنین مخالفت شد؟

رفقا، خیلی توجه کنید؛ مطالبی که عرض می‌کنم، مطالب دقیقی است و باید خیلی به آن رسید! آن چیزی که در زمان پیغمبر بوده است و آن گریه‌های پای صحبت پیغمبر کجا رفت؟! آن حرکت‌ها و شمشیرزدن‌ها کجا رفت؟! حلوا که نمی‌خوردند! شمشیر می‌زدند، تیر می‌خوردند، شمشیر می‌خوردند، حرکت می‌کردند و با پیغمبر می‌رفتند. آنها کجا رفت؟! آن نمازها و نماز شب‌هایی که همین‌ها می‌خواندند کجا رفت؟! اینهایی که آمدند و در مقابل علی شمشیر کشیدند و آن مردك بالای سر امیرالمؤمنین شمشیر کشید که یا به خلافت این [شخص] ایمان بیاور و اقرار کن و دست بده یا الآن می‌زنم سرت را دو نصف می‌کنم! این‌طور کردند آقا! به نام اسلام، به عنوان حفظ اسلام، به عنوان مصلحت اسلام، به عنوان حفظ و مصلحت و امنیت اسلام و هرچه از اینها بلدید و یاد

^۱ رجوع شود به الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰.

گرفتید، همان‌ها آمدند بالای سر علی شمشیر کشیدند
که یا دست بده و بیعت کن یا اینکه الآن گردنت را
می‌زنیم! امیرالمؤمنین چه کار کند؟! يك نگاهي كرد به
این مردم و در این نگاهش همه چیز گفت! این را
حضرت نفرمود، بلکه من دارم می‌گویم؛ با آن نگاه
[این‌طور فرمود]: این بود آنچه در این بیست و سه سال
یاد گرفتید؟! آنچه در این بیست و سه سال از پیامبرتان
در این جنگ‌ها و ناراحتی‌ها و در این تألّفات و
مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و صعوبات و اینهایی که بر
سرش آمد یاد گرفتید، این بود که الآن بر من شمشیر
بکشید و بگویید [بیعت کن] برخلاف دستور و نصّ
صریح الهی در حجة الوداع و در سایر موارد و همین
دوسه روز پیش در همین مسجد که رسول خدا آمد و
فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»!^۱ این بود آنچه شما یاد
گرفتید؟! جواب آنها چه بود؟ [گفتند]: یا علی، هذه
سبيلنا؛ راه ما این است، راه ما این است که نماز را

^۱ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳.

می خوانیم، راه ما این است که روزه را می گیریم، راه
ما این است که خمس و زکاتمان را می دهیم، راه ما این
است که جنگ می کنیم، راه ما این است...؛ اما راه ما
پیروی از تو نیست! راه ما تبعیت از ولایت تو نیست!
نمازمان را می خوانیم! خواندند دیگر و می خوانند؛
[مگر] الآن نمی خوانند؟! ماشاءالله نگاه به این جمعیت
بکنید و حظ کنید! میلیون میلیون [جمعیت]! راه ما این
است، مجلس می گیریم و گریه می کنیم؛ راه ما این
است، جلسه تشکیل می دهیم؛ راه ما این است، دعوت
به خدا می کنیم؛ ولی به دنبال تو نمی آیم! این است راه
ما!

امیرالمؤمنین چه می گوید؟ می گوید: راهتان
را بروید، مبارکتان باشد؛ به من چه کار دارید؟!
امیرالمؤمنین کاری به آنها نداشت، گفت این خلافت
مبارکتان باشد بلند شوید بروید، ما خیلی برای این
خلافت قبا دوختیم که حالا شما هم دارید برای ما
ناز هم می کنید؟! این خلافت مبارکتان باشد، این
حکومت مبارکتان باشد، این نظام مبارکتان باشد، این

مصلحت و... همه مبارکتان باشد، بروید دنبال
مصلحت و دنیایتان دیگر به ما چه کار دارید! آنها این
را به امیرالمؤمنین می گفتند: نه! این طور نمی شود! یا
باید تو هم بیایی و جزو راه ما بشوی [یا گردنت را
می زنیم]! ما نمی توانیم فردی را مخالف خود ببینیم!
امیرالمؤمنین می گوید: من که دارم می بینم و
کاری به کارتان ندارم! می گویند: تو کار نداری، ما
که کار داریم و به سراغت می آییم؛ تو همین وجودت
برای ما مانع است! وجود حق! اگر امیرالمؤمنین،
امیرالمؤمنین نبود و ابوسفیان و... بود، آنها کاری به
او نداشتند؛ همین قدر برود در خانه بنشیند و
مزاحمت ایجاد نکند، کاری به او نداشتند. اگر
به جای امیرالمؤمنین ابوجهل و عتبه و شیبه بود،
کاری نداشتند. [می گفتند]: برو در خانه بنشین و
صدایت درنیاید، به توکاری نداریم. ولی علی را کار
دارند؛ چون علی حق است و این حق نباید وجود
داشته باشد، ولو در حال سکوت! باید بیاید و این
گرفتاری و دغدغه ما را بردارد!

پس اینها کسانی بودند که در زمان رسول الله

در سبیل خود و در راه خود و در طریق خود بودند.
پشت سر پیغمبر نماز می خواندند، ولی در راه
خودشان بودند. با پیغمبر به حج می رفتند، ولی در
راه خودشان بودند. با پیغمبر به حج می رفتند، نه
به دنبال پیغمبر!

امیرالمؤمنین به دنبال چه هدفی بود؟

اصلاً این قضیه عجیب است. امیرالمؤمنین در
یمن بود. رسول خدا در همان حجة الوداع به حج
رفت. وقتی که آمدند و احرام بستند، حضرت شنید
که [رسول خدا به حج] رفتند؛ حضرت هم احرام
بستند و آمدند. حضرت فرمودند:

یا علی، به چه احرام، احرام بستی؟ به حج قران
احرام بستی، یا به حج تمتع احرام بستی، یا به
حج افراد بستی؟ به چه حجی احرام بستی؟
این عبارت [امیرالمؤمنین] عبارت عجیبی
است! اینها چیزهایی است که ما باید یاد بگیریم! این
آیه قرآن همان منوی و عمل امیرالمؤمنین است و
همان را دارد می گوید. حضرت عرض کرد:

یا رسول الله، من نیت کردم به آن نیتی که شما
نیت کردید! گفتم: خدایا من احرام می بندم به

همان احرامی که پیغمبر بسته است!^۱

پیغمبر از مدینه احرام بسته است، من هم از همان جا احرام می‌بندم، از همان مواقف و مواقیتی که تعیین شده است احرام می‌بندم؛ منتها نیت احرامم همان احرامی است که پیغمبرت [بسته است]؛ اگر پیغمبر احرام به حج قران بسته است، احرام من هم همان خواهد بود؛ و هرچه [نیت پیغمبر است]! و خدا هم قبول می‌کند.

یک وقتی به خدمت مرحوم آقا مشرف بودیم در همان سفری که در مکه مشرف بودیم، ایشان به ما خیلی توصیه می‌کردند که وقتی که وارد مسجدالحرام می‌شوید خیلی آب زمزم بخورید و به خودتان و به سرتان بریزید و خلاصه خیلی خودتان را به این آب زمزم متبرک کنید. و در روایات هم داریم که وقتی انسان آب زمزم را می‌خواهد استفاده کند و تبرک بجوید، باید دعا کند و دعا کند به هرچه از خدا می‌خواهد، خداوند عطا می‌کند.^۲

آب زمزم بسیار آب عجیبی است! آبی

^۱ رجوع شود به السیرة النبویة، ج ۲، ص ۶۰۲.

^۲ رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۴۳۰.

است که به واسطه آن لطف و عنایت خاصی که پروردگار متعال در تجلیات توحیدیه در آن زمان ابراز و اظهار کرده است؛ یکی از آنها همین به وجود آمدن و جوشیدن آب زمزم است. لذا رسول خدا هم خیلی می خوردند و هر کسی که از مکه می آمد، حضرت از او طلب می کردند: «برای ما آب زمزم آورده ای یا نیاورده ای؟» و او هم آب زمزم می داد و پیغمبر می خوردند و می فرمودند: «هرچه دعا کنید خداوند برای این مستجاب می کند.»^۱ خب خداوند راههایی قرار داده است دیگر.

از ایشان سؤال کردیم که [موقع خوردن آب زمزم] چه دعای جامعی بکنیم که دیگر هر وقت آب زمزم می خوریم آن دعا را کنیم؟ ایشان فرمودند:

از خدا بخواهید همان دعایی را که رسول خدا هنگام استفاده و شرب ماء زمزم می کرد، همان دعا را خدا برای شما انجام بدهد!

این عبارت، خیلی عبارت عجیبی است! این

دیگر یعنی بالاترین دعا! لذا ما دیگر از آن دفعه، هر دفعه می رویم، تا آب زمزم می خوریم می گوئیم: خدایا، ما این را به همان نیتی می خوریم که رسول

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۲۴۲ - ۲۴۵.

خدا خورد! خیالمان را راحت می‌کنیم؛ دیگر حالا این‌طور بشود، آن‌طور بشود، خدایا این را بده، خدایا آن را بگیر، خدا بگیر و ببند و...! خلاصه دیگر خودمان را از همه اینها راحت می‌کنیم و می‌گوییم: خدایا، همان نیتی را که پیغمبر کرده است ما هم همان نیت را می‌کنیم. حالا هرچه دعا کرده است؛ ما که نمی‌دانیم.

این را هم بین‌الهالین خدمتتان بگویم. در خدمت مرحوم آقا بودیم صحبت از ابیار علی شد؛ آن آب‌هایی که در مدینه است و امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن چاه‌ها را حفر کرده است که البتّه الآن دیگر ممنوع شده است و نمی‌گذارند. خلاصه در سابق افراد می‌توانستند نزدیک مسجد شجره بروند، آنجا جایی است که به آن ابیار علی می‌گویند؛ گرچه شنیده‌ام آبش را به مدینه می‌آورند و مورد استفاده قرار می‌دهند. ولیکن ما در آن موقع چند مرتبه‌ای هم توفیق پیدا کردیم که در آنجا رفتیم. صحبت از این شد که این ابیار علی و این آبی که چاه آن توسط امیرالمؤمنین علیه‌السلام حفر شده است، چه

جایگاهی دارد؟ حالا آن آب زمزم است و [آن جایگاه را دارد]، این را هم من از مرحوم آقا برای شما نقل کنم. ایشان فرمودند:

آن آب زمزمی که این قدر راجع به آن تاکید شده و این قدر درباره آن این چنین و این چنین گفته شده است و اینکه هر دعایی کنید خداوند استجابت می‌کند، اثری است از نفس مطهر حضرت اسماعیل علیه السلام که در آن موقع این طفل به واسطه عصمت و به واسطه طهارتی که داشت، در آن موقعیت این بروز و ظهور از او تجلی پیدا کرد. حالا تو بیا بین آبی را که امیرالمؤمنین علیه السلام از زیر زمین درآورده است چه خبر است!

خلاصه، این را رفقا داشته باشند! بگذریم.

اولیا چه راهی به ما ارائه می‌دهند؟

این مسئله، چه مسئله و چه قضیه‌ای را به ما نشان می‌دهد؟ نشان می‌دهد که آن امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال سبیل پیغمبر است! **(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي)**؛ ای رسول ما، به مردم بگو که راه من این است. راه پیغمبر را چه کسی رفت؟ فقط امیرالمؤمنین رفت و آن دو سه نفری که [بعد از

پیغمبر با امیرالمؤمنین ماندند!] نیت هم می خواهد

بکند اصلاً در فکر [پیغمبر است]!

توجه کنید؛ اینها خیلی مهم است! اولیای خدا

دارند به ما راه نشان می دهند! حیف است شصت

سال، هفتاد سال در این دنیا بیایید و آن استفاده‌ای را

که باید بکنید نکنید! سی درصدش را، چهل

درصدش را، بیست درصدش را بهره برده‌ای؛ اما

اولیاء می گویند: بیا صد در صد را بهره ببر! چرا نود

درصد؟! چرا نود و پنج درصد؟! **(هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا**

إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ)؛^۱ بیا در راه من

بشو صد در صد! این راه، راهی است که من به

توحید دارم دعوت می کنم.

امیرالمؤمنین به رسول خدا عرض می کند که

من نیتی نکردم جز نیت شما، پایم را هیچ جا نگذاشتم

جز جای پای شما و گفتم: من که نمی دانم رسول

خدا چه نیت کرده است و من هم چون نمی توانم

بر خلاف راهی بروم که رسول خدا رفته است و

بر خلاف مسیری بروم که او طی کرده است و...

^۱سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

[همان نیتی را کردم که شما کردید]. حالا این کسی که در کنار من است، در کجاوه من است، در زمیل من است و در کنار من حرکت می کند، آن چه نیتی دارد؟ آیا امیرالمؤمنین رفت از او سؤال کند: تو الآن راجع به حجّات چه نیتی داری می کنی؟! آیا رفت بپرسد: شما اهل علم هستید، شما اهل فتوا هستید، فتوای شما محترم است، نظر شما برای ما محترم است، شما اهل تقوا هستید، خداوند به شما نظر دارد، شما چه نیتی برای این احرام می کنید، من هم ببینم، فکر کنم، بسنجم؟! نه، اصلاً به این و به آن نگاه نکرد! اصلاً در ذهنش نیاورد کسی با او هست یا نیست! در فکرش نیاورد که چند نفر همراهش هستند! در قلبش خطور نکرد که چه کسانی هستند و در چه سنین و در چه رتبه‌ای! فقط یک چیز به قلب علی خطور کرد و آن این بود که نیت پیغمبر هرچه هست من هم همانم! آن وقت این می شود کسی که به دنبال پیغمبر است؛ و الا نه! اگر [بگوید]: پیغمبر این نیت را کرد، خیلی خُب؛ حالا ما ببینیم ما هم همین را باید انجام بدهیم یا نه؟ برویم از این

پرسیم، برویم از آن پرسیم، شاید این نظرش بهتر باشد، شاید این یک چیز دیگر بگوید، این یک مطلب بگوید استفاده کنیم، پای صحبت این بنشینیم و بینیم شاید یک مسئله قابل توجهی بگوید، بالأخره نظر دیگران را دیدن هم بد نیست، انسان نظرات را جمع کند! اگر این طور باشد ما **(خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ)**^۱ خواهیم شد؛ چون **(فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ)**^۲؛ حق یکی است و حق یک جا است و آن حق، رسول خدا و ائمه علیهم السلام و متابعت از آنها است؛ تمام شد!

رأی من، رأی من است، ارتباط به امام ندارد؛ نظر من، نظر من است، ربطی به امام ندارد؛ فتوای من، فتوای من است، ارتباط به امام ندارد. آن چیزی که مربوط به امام است، روایتی است که از امام علیه السلام نقل می‌شود، آن روایت محترم و مقدس است و آن روایت قابل اعتماد است. با توجه به

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۸۵، تعلیقه:

«هم در دنیا خسارت دیده است و هم در آخرت خسارت آورده است.»

^۲ سوره یونس (۱۰) آیه ۳۲. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۸:

«از حکم خدا که حق است اگر تجاوز شود، غیر از باطل و ضلالت چیز دیگر نخواهد بود.»

تأییدات و با توجه به استناد؛ پس از استناد و صحت

استناد، کلام معصوم می شود عصمة الکلام!

من خودم جایی نشسته بودم، دیدم یک نفر از

افراد بسیار معروف و بسیار عالم و بسیار پرطرفدار و

بسیار مشهور، داشت این کلام امام مجتبی

علیه السلام را معنا می کرد. امام مجتبی علیه السلام

که به جناده می فرماید: «استَعَدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصَّلَ زَادَكَ

قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ.» بعد، حضرت می فرماید: «وَ اعْمَلْ

لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ

غَدًا.»^۱ من دیدم همین آقا دارد برعکس معنا می کند!

دارد می گوید:

باید به دنیا رسید، باید اقتصاد دنیا را این طور

کرد، باید مسائل را این طور کرد، بایستی که

خیلی.... و اما مسائل آخرت، مسائل آخرتی

است که خُب انسان هم بایستی که انجام بدهد و

زود انجام بدهد؛ ولی اهتمام خودش را باید به

^۱ کفایة الأثر، ص ۲۲۷. معاد شناسی، ج ۳، ص ۳۹:

«برای سفری که در پیش داری خود را آماده ساز، و توشه این سفر را قبل از

آنکه زمان کوچ کردن در رسد و آهنگ رحیل بنوازند، مهیا کن...!»

برای دنیای خود چنان عمل کن که گویا تو اِلَى الأبد در دنیا به طور جاودان

زیست می کنی؛ و برای آخرت چنان عمل کن که گویا تو فردا خواهی مرد!»

دنیا بگذارد، به اقتصاد بگذارد، به معاملات بگذارد، به تکاپو بگذارد، به کوشش بگذارد.

عجب! امام مجتبی این را می گوید؟! حالا آیا

کلام این شخص محترم است؟! رأی این شخص

محترم است؟! فتوای او محترم است یا نه؟! نه خیر،

محترم نیست! آنچه محترم است و قابل توجه است

فقط کلام معصوم است؛ نه نظر من براساس آن کلام!

اگر من فتوایی می دهم، این فتوای من محترم نیست.

این فقط از باب ضرورت است که ما مکلف به این

هستیم؛ اما برای فتوای من احترام نیست. احترام

برای روایت معصوم است، احترام و تقدس و ارزش

برای آیات قرآن است، احترام و طهارت مخصوص

آن کلامی است که از دهان امام علیه السّلام برمی آید؛

نه از افکار من! افکار من برای من است، افکار شما

برای شما است و هر کدام در وادی خود حرکت

کرده ایم و هر کدام براساس برداشت خود کلام امام

علیه السّلام را تفسیر می کنیم و نظر و رأی و فتوا

می دهیم.

پس بنابراین باید به این آیه در قرآن عمل

کرد: **(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي)**؛ در فکر جز امام معصوم نباید

باشد، در قلب جز تمایل به امام معصوم نباید باشد و در رفتار جز رفتار امام معصوم *عجل الله تعالی فرجه الشریف* نباید باشد! هر مقدار که از این مسئله در فکرمان قاطی کردیم و دخالت دادیم که آن هم آدم خوبی است و آن هم رفتار خوبی دارد، [ضرر کرده‌ایم]. اگر خوب است، برای خودش است؛ به من چه مربوط است؟! اگر آدم خوبی است، به من چه ربطی دارد؟! اگر مصیب است، خدا اجرش را دو برابر می‌کند؛ اگر خاطی است و اشتباه می‌کند، خدا با او به عفو و به رحمت و به کرمش برخورد می‌کند. به من چه ارتباط و ربطی دارد؟! به من چه ربطی دارد که بلند شوم بیایم به دنبال این و آن و در افکار این و آن بخواهم حرکت کنم؟! با این اختلاف و با این کثرت اختلاف و با این سلیقه‌های مختلف، این از آن سمت می‌کشاند و آن از این سمت می‌کشاند، آن وقت من بگویم: هم این خوب است، هم آن خوب است! پس کدام بد ماند؟! اینکه همه خوب شدند و همه به سمت خدا دعوت کردند! پس این اختلاف چه جایی و چه موقعیتی برای ما ایجاد

می کند؟!

نتیجه تبعیت از اولیای الهی

خداوند در این آیه به پیغمبر می فرماید: به

مردم بگو اگر می خواهید به توحید برسید، ﴿ادْعُوا

إِلَى اللَّهِ﴾؛ من شما را به خدا می خوانم؛ نه به گرمی

مجالس خودم! من شما را به خدا می خوانم؛ نه به

استقرار و استحکام پایه های موقعیت خودم! من شما

را به خدا می خوانم؛ نه به جلال و شکوه شیطانی و

اعتباری و دنیایی خودم! من شما را به خدا و به

توحید می خوانم. من شما را به پیروی از علی

می خوانم که بعد از من وقتی که رفتم، دنبال اینها

نروید؛ دنبال همین هایی که می آمدند پشت سر من

جانماز می انداختند و جا می گرفتند، نروید! آنها فقط

به ظاهر من نگاه می کردند، فقط به چشم و ابرو و

دست و پای من نگاه می کردند، فقط به عمامه و عبا

و قبای من نگاه می کردند. اینها به دنبال من نماز

نمی خواندند. اگر اینها به دنبال من بودند که همین ها

فردا نمی آمدند دختر من را بین در و دیوار تکه تکه

کنند! اینها به دنبال من بودند؟! می آیند دختر پیغمبر

را تکه تکه می کنند به عنوان حفظ حکومت؛ عجیب است! دختر پیغمبر را مثل آب خوردن می کشند، به عنوان حفظ حکومت، به عنوان برقراری نظام، به عنوان برقراری پایه های خلافت! می آیند انجام می دهند و ککشان هم نمی گزد! چرا ککشان نمی گزد؟ چون از اول دنبال پیغمبر نبودند که حالا بگزد! دنبال پیغمبر نبودند، کافر بودند، مشرک بودند، منافق بودند در لباس پیغمبر. آن عمامه ای که پیغمبر بر سرش می گذاشت، اینها هم همان عمامه را بر سرشان گذاشته بودند؛ آن قبایی که پیغمبر می پوشید، اینها هم همان قبا را پوشیده بودند و آن عبایی را که پیغمبر به دوشش می انداخت، اینها هم همان عبا را انداختند. ولی کافر و مشرک بودند و در همان موقع فقط به دنبال همین سور و سات و مسائل و تظاهر و این گونه مطالب بودند. وقتی که این ظاهر بر طرف می شود و امتحان الهی که پیش می آید و آن بهانه که گرفته می شود، آن مقداری که در عقل و در نفس و در قلب آنها جا گرفته، آن است که دیگر اینها را راه می برد؛ دیگر پیغمبر نیست که به اتکاء پیغمبر

حرکت بکنند! لذا آنجا شما می‌بینید دست از
امیرالمؤمنین و دست از ولایت برمی‌دارد و به دنبال
آنها می‌رود.

پس این آیه برای ما این مطلب را می‌رساند و
بعد دیگر جایی باقی نمی‌گذارد: ای پیامبر، به مردم
بگو که اگر می‌خواهی به سمت خدا بروی، پس دیگر
غیر از توی پیغمبر و توی علی و غیر از ولیّ الهی را
در ذهنت نیاور! حالا به مطلب رسیدیم! غیر از
پیغمبر و علی و آن کسی که پایش را جای پای علی
گذاشته است، دیگر نباید در ذهن بیاوری! اگر در
ذهن بیاوری قلب چند تکه می‌شود؛ یک تکه‌اش
به سمت امام معصوم علیه السّلام است و تکه‌های
دیگر [این می‌شود که] این هم آدم خوبی است و آن
هم آدم خوبی است! آن وقت فکر چند تکه می‌شود
و آن استقامت فکری و آن توجه قلب به ولایت،
متزلزل می‌شود، چون قلب چند تکه شده است. این
هم آدم خوبی است، حالا این یک اشتباه کرده است،
عیبی ندارد؛ بالأخره همه کارهایش که اشتباه نیست
و بشر هم که جایز الخطا است! نه، بشر جایز الخطا

هست یا نه، به من چه مربوط است؟! تو فقط باید یک نفر در مقابلت باشد؛ فقط امام علیه السّلام را باید در مقابلت ببینی! این آدم خوب است، برای خودش خوب است؛ آن آدم اشتباه می‌کند، برای خودش اشتباه می‌کند؛ به من چه ارتباط دارد، به تو چه ارتباط دارد؟! پس تو آمدی در کنار عصمت مطلقه و در کنار ولایت مطلقه کس دیگری را هم قرار دادی که آن شخص قابلیت برای ایستادن در عرض این را نداشته، قابلیت برای در کنار عصمت مطلقه واقع شدن را نداشته و قابلیت برای متابعت را نداشته است. و تو همین که آمدی در کنار قرار دادی [فکر و قلبت چند تکه شده است].

مگر در زمان مرحوم آقا چنین افرادی نبودند؟! بنده افرادی را در زمان استادشان می‌دیدم و خود ایشان نقل می‌کردند در زمان اساتید خودشان، افرادی در محضر این ولیّ الهی می‌آمدند و در عین‌اینکه معتقد بودند و شرکت می‌کردند، ولی حرف از فلان جا هم می‌زدند؛ [می‌گفتند]: «بله، در فلان مسجد بودیم فلان آقا چه صحبت‌های خوبی

می کرد! «صحبت خوبی می کرد» به اینجا چه مربوط است؟! خوب صحبت می کرد، آنجا برای خودش می کرد؛ پس بلند شو برو همان جا! چرا اینجا آمده ای؟! «بله، فلان آقا هم آدم خوبی است و نمازهای جماعت باحال و با حضور قلبی دارد!» پس بلند شو برو آنجا؛ چرا اینجا آمده ای؟! فلان آقا این طور است، فلان آقا این طور است!

مرحوم آقای انصاری به دوستانشان که در طهران هستند، می فرمودند:

بلند شوید بروید نمازتان را خیابان سعدی، مسجد قائم، پشت سر آقا سید محمدحسین بخوانید.

آن وقت آقایان می رفتند و می گفتند: «در طهران فلان آقا در بازار، نمازهای باحالی می خواند.» اینها همان شاگردان آقای انصاری بودند!

چرا می گوید: نه؟ باحال می خواند خوب بخواند تو چرا باید آنجا بروی؟ نمازش باحال است برای خودش باحال است، برای افرادی که در آن سمت می روند خوب است؛ اشکال ندارد. ما که افراد را جهنمی نمی دانیم و اهل عذاب نمی دانیم؛ ولی

توی بدبخت چرا در اینجا قاطی کردی؟ توی بدبخت چرا کس دیگری را آوردی در کنار کلام ولیّ الهی گذاشتی! آدم خوبی است، باشد؛ مگر ما می‌گوییم آدم بدی است؟! خوب است، بسیار خُب خوب است، اهل نجات است، اهل فلان است، افرادی هم که هستند به هر میزانی که هستند. پشت سر پیغمبر دیدیم که چه کسانی نماز خواندند دیگر؛ بالأخره این شخص که از پیغمبر بالاتر نیست و این افرادی هم که اینجا هستند بهتر از آنها نیستند! دیدیم دیگر چه کسانی نماز خواندند و بعد هم چطوری به پیغمبر دست درد نکند گفتند!

وقتی که می‌گوید: «آقا بلند شو برو آنجا نماز بخوان» چه معنایی می‌فهمد؟ این را می‌گوید که **﴿هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ﴾**؛ اگر می‌خواهی راه من را بروی، این راه من است؛ باید بروی و پشت سر این شخص نماز بخوانی، باید بروی حرف‌های این شخص را گوش بدهی، باید بروی پای منبر این شخص توجه کنی، باید بروی در جلسات این شخص شرکت کنی، باید بروی در ارتباط با این شخص خودت را

خالص کنی تا اینکه متابعت با منِ انصاری برای تو حاصل بشود! آقا نمی توانست دو تومان پول تاکسی بدهد و زورش می آمد، آن وقت می گفت: «در بازار هم مسجد است، امام جماعتش هم نماز باحال و با حضور قلب می خواند.» خُب برو! نتیجه اش این است که همه رفتند! یک امتحان الهی پیش آمد، آنهایی که می گفتند: «در بازار هم مسجد هست» رفتند به همان چیزهای خودشان پرداختند و به همان مجالس خودشان پرداختند؛ آنهایی ماندند که ﴿اتَّبِعْنِي﴾؛ گوش دادند. وقتی گفت: «برو مسجد قائم» رفت؛ او ماند! چون قلبش یک جا بود و وقتی قلب یک جا است، نور که می آید، می کشاند! اما آن کسی که قاطی دارد، وقتی که نور می آید، این نور نمی داند چه کار کند؛ نور با غیر نور قاطی است، این طرف می رود و آن طرف می رود و بعد بالأخره سُر می خورد و به این طرف می افتد. لذا همه رفتند! و همه هم همان کار را انجام می دادند؛ نماز را می خواندند، شب های روزه را داشتند، دعای توسل را داشتند، شعر خواندنشان را داشتند، توسلاتشان را

داشتند، زیارت‌هایشان را داشتند، حجشان را داشتند و کربلایشان را داشتند؛ ولی چه فایده؟! فایده کم؛ ده درصد، پنج درصد! می‌توانستی صد در صد بشوی؛ او تو را صد در صد دعوت کرد؛ نه به پنج درصد و ده درصد. ده درصد استفاده کردی و بقیه را از دست دادی!

از خداوند بخواهیم که ما را مشمول این آیه شریفه قرار بدهد و دست ما را بگیرد و به این راه هدایت کند.

﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ﴾؛ من به خدا می‌خوانم، پس در دل تو هم غیر از خدا نباید باشد! این مطالب را هم از پای منقل و از روی [سرخوشی] و... نیاورده‌ام، از روزنامه و کتاب و این طرف و آن طرف هم جمع نکرده‌ام، از حرف این و آن و این آدم خوب و آن آدم خوب هم برایم پیدا نشده است، از رادیوها و... هم گوش نداده‌ام؛ **﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾**! دارم می‌بینم، قلبم دارد می‌بیند، ظلمت و نور را می‌بیند و بعد می‌گوید: آقا جان، این طرف نرو، این طرف بیا! می‌خواهی برو؛

می خواهی نرو؛ ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ﴾!^۱

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس *** در بند

آن مباش که نشنید یا شنید^۲

تو دعایت را بکن، خدای متعال خودش می داند

که چگونه با انسان رفتار کند و چگونه با قلب انسان

رفتار کند. و ما هم باید بدانیم که اگر راه اولیای خدا

را رفتیم، خودمان نجات پیدا کرده ایم؛ و إلاً برای راه

غیر اولیای خدا به این جمعیت [زیاد] نگاه کن؛

ماشاءالله! تمام اینها مشتری اش هستند. راه های

دیگر هرچقدر بخواهی مشتری دارد؛ پُر پُر و کامیون

کامیون به جای هندوانه، آدم بار زده اند و دارند به

راه های غیر اولیای الهی حرکت می دهند! حالا

بسم الله؛ می خواهی تو هم برو بار هندوانه بشو یا بار

سیب زمینی و پیاز و...، یا اینکه ره چنان رو که

ره روان رفتند؛ آن دو سه تایی که بعد از پیغمبر با

علی ماندند. راه بیان شده و مسیر مشخص شده

^۱ سوره نور (۲۴) آیه ۵۴؛ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۸. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۳۹.

«و بر عهده و پیمان پیغمبر نیست چیزی مگر رساندن آشکارا.»

^۲ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۴۳.

است.

عیدی ویژه خدا به روزه‌داران

خدا هم در همین جا و همین امروز همین مسئله را به ما عیدی می‌دهد. نگویند که آنها که بودند، نگویند که آنها معصوم بودند! ائمه معصومانند به جای خودشان؛ همین ائمه دست شیعیان‌شان را می‌گیرند و در کنار خودشان قرار می‌دهند.

مگر در دعای قنوت نخواندیم: «اللَّهُمَّ أَهْلَ

الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِزَّةِ!» خدا را قسم می‌دهیم به اسماء جلالیه و به اسماء جمالیه و به صفات کلیه خود! این دعاها را برای چه کسی گفته‌اند؟! اگر این دعاها مختص معصوم بود و اگر این دعاها مختص عدّه خاص بود، چرا ما باید در دعای قنوت بخوانیم؟! به ما چه مربوط است؟! این دعا مختص آنها است! نه، این دعا برای ما است. خدا می‌گوید: بیا در سبیل من، بیا در راه من، من به تو صد در صد می‌دهم و تو را در جایگاه معصوم و در کنار معصوم قرار می‌دهم. مگر در همین دعا نبود؟!!

اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِزَّةِ وَ أَهْلَ الْجُودِ وَ

الْجَبْرُوتِ وَ أَهْلِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ أَهْلِ التَّقْوَى وَ
الْمَغْفِرَةِ؛ «(اهل همۀ اینها هستی) خدایی که تو اهل
کبریاء هستی، اهل عظمتی، جودی، رحمتی،
بخششی و....»

(بعدش چه؟) أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ
لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا؛ «من از تو درخواست می‌کنم به
حق امروز که امروز را برای مسلمین عید قرار
دادی؛»

وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذُخْرًا وَ شَرَفًا وَ كَرَامَةً
وَ مَزِيدًا؛ «و ذخیره و شرافت قرار دادی و کرامت
آنها را بالا بردی (و اضافه بر آنها که عقل ما
نمی‌رسد و فکر ما به آنجا نمی‌رسد) وَ مَزِيدًا،» (که
چیست؟) أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ «(صلوات
بر پیغمبر نتیجۀ همۀ اینها است) درود خدا را بر او
بفرستی و بر آل او،» (و برای ما چه کار کنی؟) وَ
أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أُدْخِلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ؛
«ما را داخل کنی در هر خیری که پیامبر و اهل بیتش
را داخل کردی!»

اصلاً مگر انسان می‌تواند تصور کند که این دعا

چه دعایی است؟!

پیغمبر و ائمه به مقام عصمت مطلقه رسیده

بودند؛ این چه دعایی است که خدا می‌گوید شما هم

دعا بکنید؟! مگر این طور نبودند؟! چند تا معصوم داریم؟ چهارده تا معصوم داریم. ما که معصوم نیستیم؛ ولی خدا می‌گوید: شما به عصمت معصومین چه کار دارید؟ آن یک مسئله جدایی است که مربوط به من و آنها است؛ آنها از هر خطائی مبرا هستند و در تمام مراتب عصمت آن مراتب را حیازت کرده‌اند، چه در مراتب فعل ظاهر، چه در مراتب فکر و مراتب قلب و نفس و مراتب سیر و مرتبه ذات که آخرین مرتبه، مرتبه عصمت است. اینها تمام مراتب را حیازت کرده‌اند و باید هم معصوم باشند. چون بالأخره آنها حسابشان حساب دیگر است و حسابشان جدا است؛ آنها واسطه هستند و برای دستگیری من و شما آمده‌اند، پس باید معصوم باشد و از هر خطا و اشتباهی باید محفوظ باشد. اما شما هم نا امید نشوید و نگوئید و غبطه نخورید و مأیوس نشوید! نه، شما را به همان جایی می‌رسانم که آنها را رساندم، در زیر ولایت آنها!

«أَنْ تُدْخِلَنِي؛ خدایا مرا داخل کن!» قضیه

شوخی نیست؛ خدا با ما شوخی نکرده است، دعای

روز عید این است، ثمره‌اش این است، نتیجهٔ یک ماه روزه گرفتن این است و نتیجهٔ یک ماه مراقبه در رفتار و گفتار و کردار و افکار و قلب، این است. خدا امروز دارد به ما عیدی می‌دهد. پس رفقا، باید قدر بدانیم، قدر امروز را باید بدانیم که وقتی خدا سفرهٔ عامش را گستراند، دیگر رحمت خدا سرازیر می‌شود؛ بسته به اینکه شما چه همتی دارید. یک وقت بگویید: نه، ما قابل این حرف‌ها نیستیم؛ خدا هم می‌گوید: خُب خودت گفتی قابل نیستی؛ قابل نیستی، بسیار خُب! یک وقت می‌گوییم: خدایا، ما قابل نیستیم، ولی تو کرمت بالاتر است، تو رحمت بالاتر است، می‌خواهیم باشیم، پس ما را کمک کن، دست ما را بگیر، همت به ما بده! آن‌موقع خدا می‌گوید: بسیار خُب! حالا که می‌خواهی و اظهار عجز کردی، ولی در نیت هست که به دنبال ولیّ ما و به دنبال امام ما باشی، حالا که این‌طور است دستت را هم می‌گیرم، اشتباهی هم که کردی ندیده می‌گیرم و غمضِ عین می‌کنم!

«خدایا در هر خیری که پیغمبر و آل پیغمبر را

داخل کردی...!)» کدام خیر؟ سیر در اسماءِ کلّیه، سیر در صفات کلّیه حق و سیر بی نهایت و مطلقه در ذات الهی. خدا پیغمبر و آل پیغمبر را در اینها داخل کرده است؛ آن وقت ببینید ما به چه چیزها و به چه مسائلی داریم فکر می کنیم!

خیری که خدا به پیغمبر داد، خیر بهشت و مراتب بهشت بود؟! سیب و گلابی و پرتقال و حورالعین بود؟! یا خیری که خدا به پیغمبر و به اهل بیت پیغمبر داد این بود که خودش را به آنها داد؛ این خیر است! ذات خودش را نصیب آنها کرد، ورود در حرم ذات را نصیب پیغمبر و اهل بیت کرد. خدا می گوید: این را به شما هم می دهم، هیچ مایوس نباشید، هیچ نا امید نباشید و بر اشتباهی که می کنید هیچ اظهار یأسی برایتان پیدا نشود. اشتباه می کنید چون بشرید؛ پس من این غفاریت خودم را برای کی گذاشته ام؟! این رحمت خودم را برای کی گذاشته ام؟! برای شماها گذاشته ام دیگر؛ وِإِلَّا پیغمبر و اهل بیت که گناه نمی کنند و آنها که کاری انجام نمی دهند. خدا برای من و شما رحمت خودش، غفران خودش و مغفرت خودش را قرار داده است.

آن رحمت هم حد ندارد که [مثلاً] من تا این حد می‌بخشم و بیش از این نمی‌بخشم؛ رحمت خودم را تا اینجا می‌آورم و بیش از این نمی‌آورم؛ کرامت و لطف خودم را تا این حد می‌آورم و بالاتر نمی‌آورم؛ نه! ببینید کرامت و لطفم را در حق شمای شیعه‌ علی، تا کجا رسانده‌ام؛ بالاتر می‌خواهید، شما را در هر خیری که علی و اولادش را وارد کردم، شما را وارد می‌کنم! دیگر بالاتر از این چه می‌خواهید؟!!

وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ؛ «و مرا خارج کنی از هر بدی (در هر مرتبه‌ای، زشتی در مرتبه فعل، زشتی در مرتبه لسان، زشتی در مرتبه قلب، در فکر، در سرّ و بدی از بُعد تو و بدی هجران تو و زشتی فاصله گرفتن با تو) که پیغمبر و اولاد پیغمبر را خارج کردی، و ذات آنها را به ذات خودت متصل کردی و از هر چه غیر از تو است بازداشتی!»

در ادعیه امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم: «خدایا، به آنچه به پیغمبر دادی و خودت را انیس و مونس آنها قرار دادی ما را قرار بده!» این سوء، سوء ابتعاد از تو است که طبعاً به واسطه این ابتعاد، اشتغال

به مسائل دیگر می آید. بیاید ببینید مردم اشتغالشان به چه چیزها است: من اینجا باشم، تو نباشی! این اشتغال مردم است! اینها همه به خاطر ابتعاد از او است؛ اگر ما از خدا ابتعاد نداشتیم که دیگر دنبال اینها و دنبال این افکار و این امور نمی رفتیم.

عرض می کردم که مرحوم آقا می فرمودند:

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ *** ای هیچ ز

بهر هیچ بر هیچ مپیچ!

همه اینهایی که دارید می شنوید، همه دنیا است

و همه پوچ. ای کاش اسم پوچ روی آن صادق بود؛

از پوچ هم پوچ تر و بی معناتر و دور کننده تر است.

درحالی که ببینید در امروز خدا چه چیزی را

برای ما قرار داده و چه سفره‌ای برای ما گسترانده

است: «**أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي**

كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ...!» اول صلوات بر پیغمبر که داریم:

هر دعایی که می خواهید بکنید برای اینکه استجابت

پیدا بکند، اول باید از خدا طلب رحمت کنید؛ آن

طلب رحمت یعنی طلب واسطه فیض. واسطه فیض

کیست؟ پیغمبر و اهل بیتش. اول آن واسطه فیض را

بیاورید. چون ما که نمی توانیم، ما که قدرت نداریم،

ما که سر تا پا در مسائل و در گرفتاری‌ها هستیم، برای رسیدن به آن مرتبهٔ قدس، واسطه را اوّل بیاوریم، بگوییم: خدایا، اقلاً اینها از نظر ظاهری مثل ما هستند - حالا از نظر باطنی که آن را رها کنید - و فقط از نظر ظاهر ما اینها را داریم واسطه قرار می‌دهیم؛ اینهایی که به مقام قدس مطلق رسیده‌اند و به مقام طهارت مطلق رسیده‌اند! اوّل، صلوات و آخر هم صلوات؛ لذا خدا حیا می‌کند و دعای بین آن دو تا صلواتی که استجاب می‌کند را اجابت می‌کند.^۱ در روایت داریم و خوانده‌اید دیگر؛ احتمالاً در این کتاب‌هایی که اخیراً از مرحوم آقا منتشر شده است، باید باشد که خدا می‌فرماید:

من شرم می‌کنم از بندهٔ مؤمنم که اوّل و آخر دعا را مستجاب کنم (چون صلوات بر پیغمبر که قطعاً مستجاب می‌شود دیگر) ولی وسطش را من استجاب نکنم!^۲

پس یک اینکه از خدا بخواهیم: در هر خیری که پیغمبر و اولاد او را داخل کردی، ما را هم داخل

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴.

^۲ رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۸۲.

کن! مرحوم آقا به ما بارها می فرمودند: «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه نیست!»^۱ این را بدانید. همتان را بالا ببرید که هرچه همت را بالاتر بردید، باز هم به کرم خدا نمی رسید! به ما یاد داده اند که هرچه دعای بالاتری می خواهید بکنید که تصور می کنید: «عجب، خدا این را هم استجابت می کند؟!» بدانید آنجا باخته اید، خدا را پایین تر از خواست خودتان قرار داده اید، رحمت خدا را پایین تر قرار داده اید و کرم خدا را پایین تر قرار داده اید؛ خدا خوشش نمی آید [و می گوید]: این بنده، بنده ناشکر است، قدر من را نمی داند و به من معرفت ندارد؛ آیا من این طور هستم؟! آیا من این قسم هستم؟! نه!

لذا مرحوم آقا می فرمودند: «سالک آن کسی است که همیشه بالاترین را بخواهد!» همیشه دعایی که می کند بالاتر باشد: خدایا، ما را جلیس و انیس رسول خدا در روز قیامت قرار بده! این می شود دعا.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ

^۱ امثال و حکم، دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۰۰:

«گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟»

و أَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ!^۱

که این دیگر نتیجه این عمل ما و در این عالم دنیا است.

وظیفه شیعیان در عید فطر

امروز روز عید فطر و عیدی است متعلق به امام زمان. و الحمدلله که امسال هم عید مشخص شد، شبهه نداشت، در آن ابهام نبود و آن شیرینی ادراک جماعت عید بر شیعیان امیرالمؤمنین گوارا بود. اقامه نماز عید به طور جماعت، حقّ مسلم همه افراد صائم و روزه دار است و کسی نمی تواند از این حقّ مسلم جلوگیری کند. وقتی که صائم روزه می گیرد، به دنبال روزه هم نماز عید است و باید نماز عید خوانده بشود و به جماعت هم باید خوانده بشود، و سلب حقّ این حلاوت و استفاده از برکات را نباید از صائمین و روزه داران گرفت؛ هر کسی می خواهد برای خودش در هر جا که هست باید به جماعت بخواند و کسی نمی تواند از این مسئله جلوگیری کند!

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹، با قدری اختلاف.

و این عید، عیدی است که خداوند برای استفاضه بیشتر و توفیق بیشتر نصیب عبادت‌کنندگان و صائمین خودش قرار داده است. می‌شد روز ماه رمضان تمام بشود و بعد هم مردم بروند دنبال کارشان و برنامه‌شان و مطلبی هم نباشد و سفره‌ای بود و گسترده شده بود و الآن جمع شد؛ نه! آن سفره در یک ماه به واسطه گرسنگی و به واسطه آمادگی برای جلب فیوضات حق که اختصاص به آن ماه دارد، گسترده شده بود. حالا که این بهره انجام شده است، آن نحوه نزول فیوضات الهی به فیوضات جمالیه در امروز برای افراد حاصل می‌شود؛ یعنی استجماع همه فیوضات در ماه مبارک به نحو جمعیت و به نحو کلی. لذا امروز روز بسیار مهمی است و همان‌طوری که بزرگان فرموده‌اند، متعلق به امام زمان علیه السلام است و باید در امروز بیش از همه چیز برای سلامتی و صحت و عافیت و مسرت و ابتهاج و تعجیل در ظهور آن حضرت دعا کنیم.

اگر تا امروز هم ما بالأخره شبهه‌ای داشتیم، شکی داشتیم، خطوری بود، احتمالی بود، چیزی بود

که بالأخره بشود زندگی را، عمر را، حیات را بدون عنایت آن حضرت و بدون ظهور آن حضرت هم طی کرد، دیگر مشخص شده است و برای همه هم مشخص شده است که فقط منجی و آن کسی که می تواند دست ما را بگیرد و ما را از این بلایا نجات بدهد، فقط و فقط و فقط و فقط و فقط شخص ذات مقدّس آن حضرت است و تمام مسائل و ادعاها و چیزهایی که تا به حال بوده است، همه پوچی و بطلان و تهی بودن خود و توهم را نشان داد! امروز دیگر همه می دانیم فقط آن حضرت، منجی است. با این گرفتاری هایی که بر بلاد است، بر بلاد مسلمین است، اجانب، شیاطین، دول کفر، و همه افراد، همه آن کسانی که به نحوی از انحاء بر علیه اسلام و مسلمین و بر علیه ولایت و مکتب اهل بیت اجماع و اجتماع نموده اند، الآن دیگر مشخص است که فقط دست مبارک آن حضرت است که می تواند رفع گرفتاری و بلیّه از همه مسلمین و شیعیان بالأخص بفرماید.

فلذا باید امروز برای سلامتی آن حضرت دعا

کرد، باید در امروز برای صحت و سلامتی آن حضرت و تعجیل در ظهور صدقه داد و همان طوری که رسم بزرگان و اولیای الهی است، به شکرانه این مهمانی پروردگار و حضور در ضیافت الهی باید انسان تشکر خودش را از صاحب مقام ولایت باید ابراز کند. چطوری ابراز کنیم؟ به زیارت مقابر مقدّسه باید برویم. اگر کسی فرض کنید که در جایی است که امام است، مانند مشهد، البته باید امروز به زیارت امام علیه السّلام برود. اگر در جایی دیگر است از امامزاده‌ها مانند حضرت معصومه سلام الله علیها یا حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری که امام علیه السّلام فرمود: «مَنْ زَارَ عَبْدِ الْعَظِيمِ بَرِيٌّ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بِكربلاء.»^۱ عجیب است! این نشان می‌دهد اینها همه در یک خط هستند و اینها

^۱ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۹۹:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَمَّنْ دَخَلَ عَلِيَّ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْهَادِي مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلِيَّ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَقَالَ: "أَيْنَ كُنْتَ؟" قُلْتُ: زُرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ؛ قَالَ: "أَمَا إِنَّكَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ."»

همه در یک مسیرند. آنهایی که در طهران هستند باید به زیارت حضرت عبدالعظیم بروند، آنهایی که در قم هستند به زیارت حضرت معصومه و همین طور قبور سایر اولیای الهی که در همین قم هم موجود است. یا اینکه فرض کنید افرادی که در اصفهان هستند، در قبور آنجا هم امامزادگان معتبر و بسیار موجه هست، حضرت سیدمحمد، حتی در تخت فولاد اولیای الهی هست. اینها همه تشکر از امام زمان دارد دیگر. این تشکر و شکرانه این است که انسان با حرکت خودش برود و خود را بر این مسیر و بر این مکتب عرضه بدارد. اولیای الهی همین کار را می‌کردند دیگر. مگر مرحوم آقا نمی‌فرمودند که بعد از ماه رمضان دأب و دیدن مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیهما - این بود که به زیارت ائمه می‌رفتند، به زیارت اولاد ائمه می‌رفتند، در شهرها، در دهات، در قصبات؟! اینها همه برای تشکر بود دیگر، برای شکرگزاری و استفاده بیشتر و استفاده بیشتر. و چون سنت اولیای الهی حجت است، لذا ما

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۳.

هم باید از این سنت اولیای الهی تبعیت کنیم.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ

وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا

وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا

وَمُتَّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.^۱

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا

الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنْ

الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۲

جهت تعجیل در ظهور موفور السرور قطب عالم

امکان و ولیّ ما و امام ما حضرت حجة ابن الحسن

العسکری ارواحنا لتراب مقدمه الفداء سه صلوات

ختم کنید.

^۱ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۳۰.

^۲ الکافی، ج ۳، ص ۴۲۴. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۶:

«بار پروردگارا، ما جمیع شیعیان با تضرّع و ابتهال به درگاه تو، از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی؛ و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالیه و نفایس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ